

محصولات فرهنگی نیز دانست. وقوع تکثیر مکانیکی را باید از زمان اختراع ماشین چاپ با حروف قابل تعویض توسط گوتنبرگ سوئدی در حدود اواخر قرن پانزدهم میلادی مورد توجه قرار داد. این زمان، مصادف با پایان یافتن قرون وسطی و آغاز رنسانس است و به نظر می‌رسد که نوعی ارتباط معنادار میان تحولات کلان آن عصر وجود داشته است.

در واقع، آغاز تکثیر مکانیکی را باید با صنعت چاپ آغاز، سپس با عکاسی و سینما ادامه داد زیرا که موجب شدند امکان دسترسی به اطلاعات اعم از علمی، مذهبی، هنری و... برای غیر خواص نیز فراهم

زبانزد عوام و خواص می‌شد.

چاپ (print) به جای دستنوشته (manuscript)

دستگاه ماشین چاپ قبل از هر چیز، کتاب مقدس را تکثیر و در معرض مطالعه و درک همگانی قرار داد. انجیل معروف به انجیل گوتنبرگ که احتمالاً تا ۱۴۵۶ میلادی به چاپ رسید، زمینه ساز تحولاتی تازه در ایمان مسیحی شد. ظهور لوتر و سپس کالون در فاصله کمتر از یکصد سال بعد را بایستی رویدادی معنادار دانست. شاید گزاره و مبالغه نباشد اگر ادعا شود که چنین رخدادی به مثابه آغاز استنباط و تفسیر شخصی به جای تعالیم مردان روحانی کلیسا بود و جرعه‌ی اولیه مدرنیته و شکستن باورهای القا شده‌ی کلیسا برای همگان محسوب می‌شود، زیرا خواننده کتاب مقدس بدون آنکه به کلیسا نیازی داشته باشد، می‌توانست خود بخواند و ادراک شخصی خویش را از آیات مقدس داشته باشد.

دور بین در وضعیت جدید،

به طوری که صاحب نظرانی

همچون مک‌لوهان نیز گفته‌اند، به

صورت بینایی امتداد یافته‌ی

انسان درآمده

مارشال مک‌لوهان



به تدریج، نه تنها متون مذهبی و علمی بلکه ادبیات شروع به تحول و دگرگونی کردند و کم کم طبقه‌ای جدید در عرصه فرهنگ پا گرفت که در کنار شغل آباء و اجدادی و موروثی خود که رها شدن از آن و تغییر جایگاه اجتماعی دادن برایشان غیرممکن می‌نمود، شروع به تحصیل علم و سرکشی در مقابل حاکمیت جهل و بی‌سوادی کرد. تا آن زمان عموم مردم محکوم بودند که مادام العمر و نسل اندر نسل در طبقه و شغل پدران خود باقی بمانند و اصطلاحاً برده‌ی زمین موروثی یا شغلی بودند که پدرانشان به عهده داشتند و به آن شناخته شده بودند. (این موضوع را در معانی نام خانواده‌های سراسر جهان می‌توان یافت).

دسترسی به کتاب چاپی به جای کتاب‌های رونویسی شده که به دلیل گرانی فقط در اختیار عده معدودی بود، رفته رفته موجب گسترش

شود. تا قبل از آن، حتی مطالعه‌ی متون مذهبی برای عامه‌ی مردم غیر ممکن می‌نمود زیرا گذشته از نداشتن سواد و دستنویس بودن نسخ کتاب‌ها، اکثریت افراد عادی بضاعت خرید کتاب را نداشتند، بنابراین قرائت متون، ترجمه، تفسیر، تأویل و هرگونه درک و فهم و برداشت و نقل و روایت از آنها مختص اصحاب کلیسا، علما و دانشمندان بود که آنها هم اغلب قریب به اتفاقشان تابع کلیسا یا در خدمت سلاطین و حکام بودند. بنابراین فهم و تفسیر متون، همچون دریافت معنای آثار هنری همان بود که منحصرأ مرسوم و مقبول خواص واقع می‌شد و عوام جرأت این را نداشت که فهم و درک و دریافت خویش را محک زند تا چه رسد به اینکه عرض اندام نماید. اگر نادری از نواد در زمانه چنین جسارتی به خرج می‌داد سرنوشتش همچون گالیله و دون کیشوت افسانه‌ای

اشاره:

مارشال مک لوهان، تأثیر رسانه‌ها را بر انسان آشکار ساخته است، اما موضوع جالب این است که رسانه فیلم، نه تنها چنین تأثیر شگرفی بر انسان داشته است بلکه به دلیل تقلید دوربین فیلمبرداری از حرکات انسانی مانند راه رفتن، چرخاندن سر به اطراف، نگرستن به بالا یا پایین، دقیق شدن به موضوعی یا دور و نزدیک گشتن به آن، باعث شد که سینما شباهت فراوانی به ظواهر انسانی پیدا کند.

با کشف و به کارگیری انواع روش‌های مونتاز فیلم یا بهره‌گرفتن از امکانات مختلف تمهیدات سینمایی موجب شد که سینما شباهت فراوانی به تخیل انسانی نیز پیدا کند. این شباهت سینما به ظاهر و باطن انسان، صرفاً در حد تقلید باقی‌نمانده است و مصداق سخن جالب مک لوهان است که گفته بود رسانه‌ها، امتداد و توسعه‌ی توانایی‌های انسان هستند.

به این ترتیب می‌توان گفت که رسانه سینما نه تنها گسترش دهنده‌ی اندام‌های شنوایی و بینایی و قوه‌ی تخیل انسان است بلکه به طرز عجیب جایگزین آنها نیز شده است. جالب این است که امروزه بر اثر پیشرفت فراوان تکنولوژی تولید فیلم، دوربین حرکاتی انجام می‌دهد که انسان قادر به آنها نیست و حتی تخیل سینمایی بسیار جذاب‌تر و شگفت‌انگیزتر از خیال‌پردازی انسان شده است.

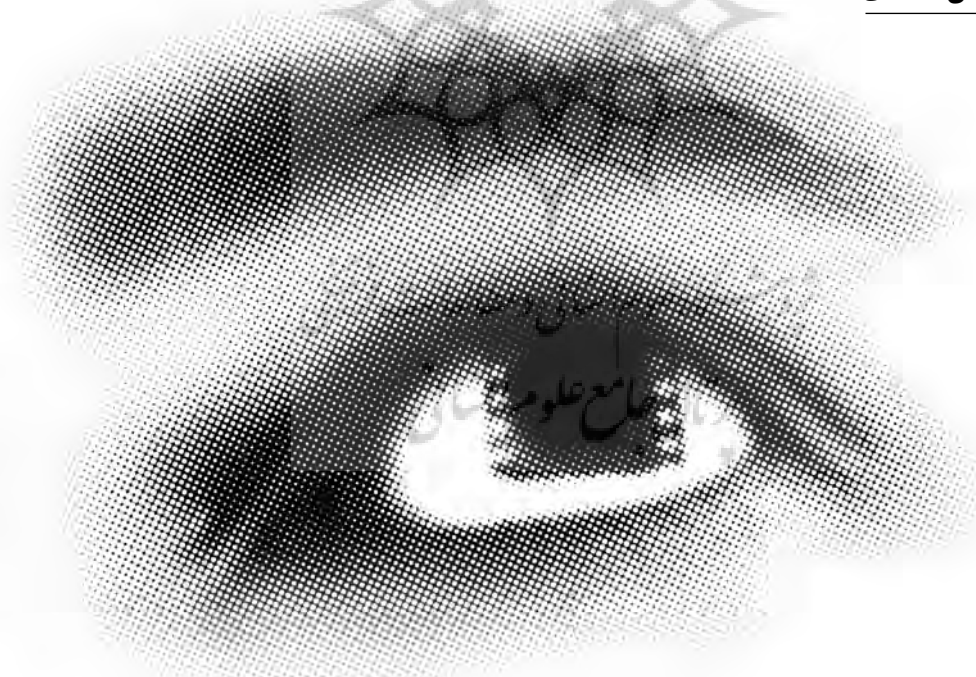
امروزه همه دوست دارند که از چشم دوربین به مسابقات ورزشی یا رویدادهای خبری بنگرند؛ همچنین، اغلب مردم تمایل دارند که از طریق تصاویر جادویی سینما، سفری تخیلی به دنیای ذهن داشته باشند. در سال‌های اخیر به قدری دوربین‌های کوچک و سبک تصویربرداری در دست مردم رایج شده است که نمی‌توان تصور کرد که میل شدید به نگرستن (voyeurism) از خلال این وسیله ابداعی، بشر را رها کند.

شخصیت‌های تخیلی آدم‌های جسمانی – الکترونیک (cyborg) که چشم آنها توانایی‌های دوربین را دارد و مغزشان از قدرت پردازش کامپیوتر برخوردار است، مثال روشنی از ظهور انسان‌های توسعه یافته هستند.

آیا دانش مهندسی ژنتیک و روش‌های مشابه‌سازی و تکثیر بدون استفاده از روش سنتی تقسیم جنسی (میوز) بلکه بر اساس تقسیم غیر جنسی (میتوز) را می‌توان عامل انقلاب در اندیشه و زندگی جوامع انسانی و حتی آفرینش انسان تازه‌ای دانست؟ یا آنکه با بدبینی به تحولاتی که تکنولوژی و دانش ایجاد کرده‌اند نگریم؟

بصری شدن ساختار فرهنگی جوامع

دکتر محمد حسن احمدی



مقدمه

عمده‌ی مورد مناقشه اندیشمندان است، باید مهمترین عامل ایجاد در هم ریختگی ساختارهای سنتی فرهنگ عمومی و مناسبات جدید هنر و توده مردم دانست لازم است مختصری در این باره توضیح داده شود زیرا در مبحث فرهنگ بصری نقش تعیین‌کننده دارد.

عبارت تکثیر مکانیکی را که توسط والتر بنیامین به طور خاص برای آثار هنری به کار برده شده است، می‌توان شامل سایر پدیده‌ها و

پس از انقلاب صنعتی و انفجاری که به واسطه رها شدن هنر به معنای نوآوری و ابداع از قید حاکمیت سنت‌ها رخ داد، تکنولوژی و نوآوری‌های هنرمندان پا به پای یکدیگر به سرعت محیرالعقولی شروع به رشد کردند و هرکدام دیگری را در این عرصه مدد رسانید. در این دوران، تکثیر مکانیکی آثار هنری را که تأثیر آن یکی از مباحث

آزادی، برابری، برادری انقلابیان فرانسه از همان زمینه، یعنی گسترش سواد و دانایی به سایر نقاط نفوذ یافت. می توان چنین اظهار کرد که اگر اختراع دستگاه چاپ ماشینی را پایه‌ی مادی تحولی شگرف در حیات فردی و اجتماعی انسان مدرن محسوب کنیم، آنگاه، اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و عدالت طلبانه انقلاب فرانسه را بایستی پایه‌ی معنوی تحول مذکور دانست.

امکان درک و استنباط فردی از اوضاع و احوال و بالاخره، سرکشی عوام و طبقه متوسط فرهنگی در برابر اعیان و خواص، دورانی که آن را انقلاب صنعتی نام نهاده‌اند سرعت بخشید و طبعاً این دوره به توسعه و پیشرفت تکنولوژی تکثیر محصولات فرهنگی نیز منجر شد و سپس با اتفاق مهمی که مستقیماً با عنوان مقاله‌ی ما مرتبط است، یعنی اختراع دوربین عکاسی به مرحله‌ی تازه‌ای وارد شد.

عکاسی و دگرگونی در ساختار تخیل انسانی

پیدایش عکاسی در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم میلادی رخ داد. عکاسی همچون اختراع ماشین چاپ، نقطه‌ی عطفی در فرهنگ جهان حادث کرد و آن اینکه شیوه‌ی جدیدی برای آموختن در کنار فرهنگ کلامی و نوشتاری بر فرهنگ بشری سایه افکند.

استفاده از چشم و گوش برای برقراری ارتباط و درک پدیده‌ها همواره سهل‌ترین، سریع‌ترین، جذاب‌ترین و باورپذیرترین طریق برای عموم مردم بوده است، ولی در عین حال تا قبل از اختراع دوربین، این طریقه‌ی ارتباطی بسیار محدود بود و مانند سایر حواس پنجگانه منحصر به توانایی‌های ناچیزی می‌شد که جسم انسان در اختیار داشت. تبدیل افکار و احساسات به نقوش که موجب تحول انسان پارینه سنگی بود، این امکان را فراهم کرد که انسان‌ها حتی در مسافت‌های بسیار دور از طریق نقاشی و سپس خط تصویری با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، اما دگرگونی اساسی هنگامی بود که خطوط تصویری به خطوط الفبایی تبدیل شدند. در نتیجه، انسان‌ها با کمک واژه‌ها که در واقع علائمی بودند که هیچ شباهتی با مدلول‌شان نداشتند، به انتقال افکار و احساساتشان اقدام کردند و توانستند دنیای جدیدی بسازند که از آن به نام تمدن و دوره‌ی تاریخی انسان یاد می‌کنند که در بطون متون مکتوب نهفته است.

این دنیای خاص انسان که در پی تحول ایماء و اشارات و نقاشی شکل گرفته بود، گذشته از قابلیت برقراری ارتباط با انسان‌های دور از دسترس به مفهوم خاص، قابلیت انتقال مفهیمی را به وجود آورد که قبل از آن، یعنی در عصر اشارات بصری و آواها یا دوران نقوش و خطوط تصویری غیرممکن می‌نمود و هیچ گونه امکانی برای ابراز آن احساسات یا استدالات و مفاهیم قابل تصور نبود. مثلاً سؤال درباره‌ی هستی یا توصیف کیفیت عشق و همچنین مفاهیم ریاضی و مناسبات فیزیکی و امثالهم بدون استفاده از لغات، کلمات و حروف منتفی به نظر می‌رسد. اما مهم‌تر از همه اینها تحولی بود در ذهن انسان در مقابل پدیده‌های هستی رخ داده بود بدین معنا که ذهن انسان از نقشی منفعل در مقابل دریافت‌های حسی به وضعیت یک پردازش‌گر و بازسازی‌کننده خلاق و فعال تغییر جایگاه داده بود.

دیدن یک جنگل برای انسان پیش از تاریخ، معنای جنگل را در خود داشت زیرا جنگل به طور عینی در مقابل دیدگان او قرار داشت و ذهن او تنها از طریق دیدگان، ناظر و احساس‌کننده‌ی وجود جنگل بود در حالی که در دوره‌ی تاریخی، وقتی نشانه‌ای قراردادی به صورت لغت جنگل خوانده یا شنیده شود ذهن انسان، موجودیتی که وجود خارجی و عینی آن را ناظر باشد یا احساس کند در مقابل خود ندارد بلکه بایستی به کمک اطلاعات و آموزش قبلی و قوه تخیل کلمه جنگل را به مفهومی تبدیل کند که همراه با تجسم و بازسازی یک جنگل ذهنی است. البته چنین کاری برای ذهن آموزش ندیده یا به اصطلاح، بی‌سواد غیرممکن است همچنان که اگر معنی لغتی را ندانیم و امکان حدس زدن آن هم در فحوای جمله میسر نباشد آن کلمه برای ما بی‌معنا و به صورت یک آوای نامانوس خواهد بود.

پس انسان‌ها برای دستیابی به چنین قابلیت‌هایی یعنی برای درک معانی و مفاهیم کلمات ناچار بودند آموزش ببینند و به دنبال آن خواندن و نوشتن فراگیرند و این فرایندی بود که به رشد قابلیت‌های ذهنی انسان استمرار می‌بخشید و در برابر ذهن محدود انسان بی‌سواد که صرفاً به مشاهدات عینی‌اش متکی است، رشد و توسعه‌ی فرهنگی مهمی محسوب می‌شد.

دوربین فیلمبرداری و فرهنگ بصری به منزله‌ی آغاز عصر جدید خط تصویری

پیدایش دوربین سینما در اواخر قرن نوزدهم، تحولی را که در نتیجه اختراع دوربین عکاسی پیدا شده بود و نحوه‌ی ادراک انسان مدرن را دگرگون ساخته بود، در مسیر تازه‌ای انداخت و آن امکان برقراری نامحدود ارتباط بصری با پدیده‌های دور دست بود که امکان انتقال مفاهیم بدون توجه به بعد زمان و مکان را ایجاد کرد در نتیجه‌ی ادراک بصری، توانایی انتقال توصیفات را آسان‌تر، جذاب‌تر، سریع‌تر و باورپذیرتر از متون مکتوب فراهم ساخت و لذا برای عامه‌ی مردم استقبال از این پدیده امری طبیعی بود؛ ضمن اینکه برای ارسال یا دریافت پیام و درک آن نیاز به آموزش هم نبود.

دوربین در این وضعیت، به طوری که صاحب‌نظرانی نظیر مک‌لوهان نیز قبلاً گفته‌اند، به صورت بینایی امتداد یافته‌ی انسان درآمد. تصویر جنگلی که در دوردست‌ها بود دیدگان ما را به مشاهده چیزی نائل می‌کرد که شاید هرگز امکان مشاهده حضوری آن را نمی‌یافت و در عین حال ثبت و ضبط و نگهداری تصاویر جهان به منزله‌ی امتداد و گسترش حافظه انسان درآمد.

همه این خصوصیات هر چند به نفع افزایش قابلیت‌های چشم بودند از مشارکت و فعالیت ذهن در بازسازی، تخیل، تجسم و رمزگشایی از کلمات و نشانه‌ها می‌کاستند. هر قدر لذت بردن از تماشای عینی جهان آسان‌تر می‌شد، پیچیدگی فعالیت‌های ذهنی برای درک مفاهیم نیز ساده‌تر می‌گردید و طبعاً عامه مردم ضرورت کمتری برای توجه به متون مکتوب و آموختن آنها احساس می‌کردند. خواندن کتابی که حاوی یک واقعه‌ی تاریخی بود، مستلزم ساعت‌ها و بلکه روزها و هفته‌ها صرف وقت و خستگی ذهنی است در حالی که دستیابی به

سواد، تنویر اذهان عمومی و تشکیل طبقه متوسط فرهنگی گردید. ادبیات و سیاست قبل از همه به یمن این اتفاق پرو بال کشیدند و به دنبال آنها علوم مختلف از انحصار خواص خارج شدند و به سرعت در میان طبقه متوسط فرهنگی گسترش و رشد یافتند.

عمومی گردید و نویسندگانی از میان ایشان پیدا شدند که به جای پرداختن به آنچه حکام و پادشاهان می‌پسندیدند، به مباحث دیگری مشغول گردیدند که خواستارانش همین مردم باسواد شده و به ویژه طبقه متوسط فرهنگی بودند.

چاپ کتاب‌های علمی باعث شد اطلاعاتی که از تجربه و دانش انسان‌ها که قبلاً به صورت سینه به سینه به نسل‌های بعد منتقل می‌شد، اکنون امکان تکثیر و مراجعه‌ی جمعی را پیدا کند و طبعاً تعداد افرادی که از طریق سینه به سینه به دانش‌های پیشینیان دسترسی پیدا

تصاویری که

دوربین به جهانیان نشان

می‌دهد به منزله منبع

اطلاعات عامه درآمد

است که حتی اگر با

دیدهی تردید به آن نگاه

کنند، خواه ناخواه در

ذهنشان نقش می‌بندد و

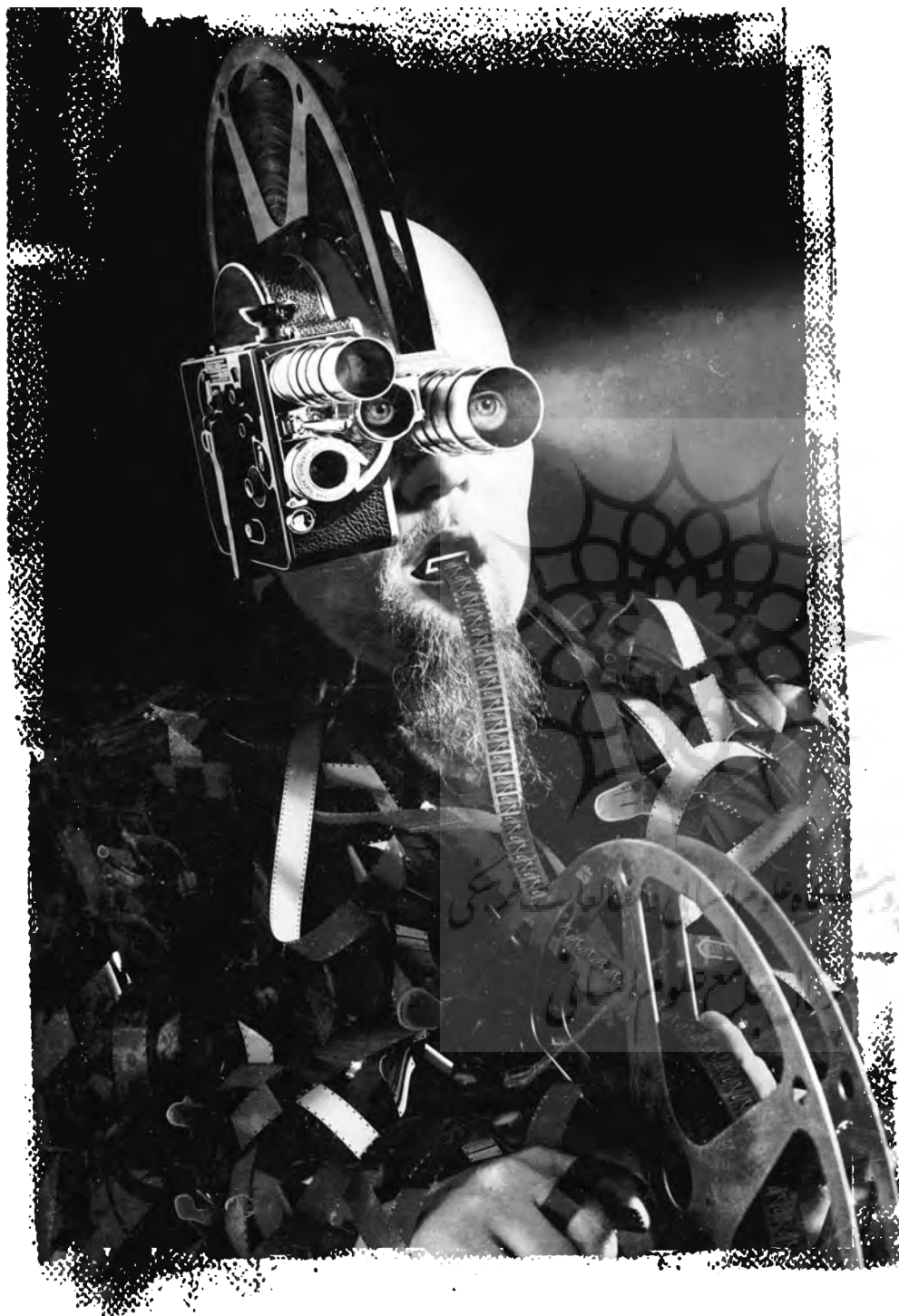
همه کس به مدد دوربین

گویی در باره همه چیز

اطلاع دارد

می‌کردند با کسانی که امکان مراجعه به کتاب‌ها را داشتند قابل مقایسه نبود؛ لذا تأملات و افزوده‌های ایشان بر حجم این اطلاعات می‌افزود و به طور خاص در زمینه‌ی هنر، ادبیات و نقاشی برای نخستین بار در تاریخ بشر امکان نگهداری و مشاهده‌ی مستقیم

نسخه‌ای، هرچند بدلی از اصل آثار هنری برای عوام فراهم شد. بدیهی است چنین امکانی موجب رشد روزافزون قدرت تخیل افراد جامعه و افزایش باسوادان و توجه به معانی و مفاهیم غیرروزمره در اذهان



با بروز انقلاب ۱۷۸۹ میلادی در فرانسه و گسترش اندیشه‌های جمهوری خواهانه به سایر کشورهای اروپایی که همچنان حکومت سلطنتی داشتند، انتقال آن را به سراسر جهان در پی داشت. شعارهای

همان مضامین با آب و رنگ جذاب و حاضر و آماده در قالب یک فیلم، تنها دو ساعت فراغت پس از کار روزانه را لازم دارد.

دوربین و یکسان شدن ادراک

دوربین را باید آغازگر عصر یکسان‌سازی جهانی و جهانی شدن (globalism) دانست، زیرا قبل از پیدایش دوربین، ذهن هر انسان در رمزگشایی و بازسازی معانی و مفاهیم و کلمات مکتوب متناسب با فرهنگ شخصی خود یعنی تجارب و اطلاعات و پیشینه تاریخی اش عمل می‌کرد و بنابر آنچه تحت عنوان نظریه دریافت مشهور است، روایت نسبتاً مستقل و شخصی خود را از هر متنی تجسم می‌بخشید در حالی که دوربین موجب شد تا معنای مجسم مثلاً باغ آلبالوی چخوف به روایت فیلم‌سازی که آن را ساخته به طور یکسان در مقابل چشم مخاطبین تجسم یابد و به خاطر عینیت و شبهه واقعیتی که در تصویر وجود دارد بر تجسم ذهنی، حتی مخاطبینی که قبلاً متن را خوانده و مجسم کرده‌اند، غلبه کند، لذا اذهان مخاطبان به سوی یکسان دیدن و یکسان درک کردن و مشابه شدن سلايق سوق داده شود.

اگر از یکصد دانشجوی تخصصی سینما پرسیده شود که چهره‌ی مسیح (ع) را مجسم و توصیف کنند تقریباً بدون استثناء، آنها صورتی روشن با دیدگانی متمایل به آبی آسمانی و گیسوانی طلایی یعنی آن تصویری که در فیلم‌های هالیوود از مسیح (ع) داده شده است، ترسیم خواهند کرد. در حالی که قاعدتاً مسیح اهل ناصریه و فلسطینی باید چهره‌ای گندمگون و دیدگانی سیاه و گیسوانی نه چندان روشن داشته باشد.

تشابه تصاویری که دوربین با واقعیت عینی به ما نشان می‌دهد چنان شبهه‌ای ایجاد می‌کند و چنان باورپذیر می‌نماید که منجر به بروز نوعی جهان‌بینی کاذب میان عموم مخاطبین گردیده است. تصاویری که دوربین به جهانیان نشان می‌دهد به منزله منبع اطلاعات عامه درآمده است که حتی اگر با دیده‌ی تردید به آن نگاه کنند، خواه ناخواه در ذهنشان نقش می‌بندد و همه کس به مدد دوربین گویی درباره همه چیز اطلاع دارد.

بدین ترتیب نقش مخاطب از دریافت‌کننده‌ی پردازشگر و بازسازی‌کننده‌ی، به دریافت‌کننده و پذیرنده کاهش یافته است. تحولی که به خصوص با اختراع چاپ و امکان تکثیر و توزیع متون و در نتیجه، استقلال فردی در تجسم و درک مفاهیم بر اساس فرهنگ شخصی هر فرد ایجاد شده بود، بر اثر دوربین از بین رفته یا مورد تهدید جدی قرار گرفته است؛ به طوری که انسان دیگر بار به سوی احیای فرهنگ واحد مورد اشاعه توسط صاحبان قدرت سوق داده شده است. البته، این واقعه را نباید امری دفعتاً و نه مبتنی بر «تئوری توطئه» ارزشیابی کرد بلکه اختراع دوربین زمینه‌ای را فراهم کرد که اربابان هوشیار قدرت، اهمیت آن را دریافتند و از آن بهره گرفتند. بهره‌گیری ایشان مستوجب سرمایه‌گذاری و گسترش امکانات فنی بود، بنابراین، روز به روز بر قدرت و قابلیت دوربین افزود. علاوه بر بهره‌برداری ایشان، آثار تبعی و عواقبی خواسته یا ناخواسته بر فرهنگ عمومی جهانیان بر جا گذاشت. همگام با سایر تحولات تکنولوژیک و

تولیدات انبوه محصولات صنعتی، هویت فردی و استقلال فرد را که دستاورد اولیه رنسانس و انقلاب‌های مدرنیته علیه حاکمیت سنتی کلیسا و حکومت‌های ارباب و رعیتی بود، مورد تهدید جدی قرار داده است.

فرد در مقابل تولیدات یکسان به مصرف‌کننده‌ای یکسان تبدیل شده است که در مقابل دیگران نمی‌تواند تشخیصی برای خود کسب کند، زیرا لباسش و وسایل زندگی‌اش شبیه همگان بود و دنیای ذهنی‌اش هم از برکت دوربین و بیل‌بوردهای تبلیغاتی عظیم به سوی استاندارد شدن جهت داده شده است. لذا او نمی‌تواند ذائقه و سلیقه‌ی خود را مستقل از دیگران یعنی مستقل از آنچه برای او و دیگران در نظر گرفته شده است حفظ کند.

برخی افراد کوشیده‌اند مثلاً با نشان دار کردن دستمال، پیراهن و یا کیفشان به وسیله‌ی حروف اول نام خویش، تعین و تمایز هویت خویش از دیگران نشان دهند ولی جریان سیل آسای یکسان‌سازی بصری عظیم‌تر از آن است که بتوان با اینگونه تدابیر ساده لوحانه در مقابل آن مقاومت کرد. دیگر امکان ساختن فیلمی متفاوت، به روایت شخصی، فرضاً از رمان‌های تولستوی و ویکتور هوگو یا غذا خوردن در انزوا و لباس پوشیدن غیر متعارف یا ساخت اتومبیلی منحصر به فرد برای راندن در شرایطی خاص یا کسب اخبار وقایع و اطلاعاتی متفاوت از سایرین فراهم نیست. خانه‌ها همه به هم شبیه شده بودند، آپارتمان‌های بتونی که مثل کند و یا لانه‌ی موریانه از مکعب‌های به هم چسبیده بر فراز هم تشکیل شده‌اند حتی موجب برانگیختن برخی اعتراضات و سرکشی‌هایی در میان نسل‌های جوان شده است که به آنها برچسب آنارشیستی یا آشوب‌گری و مخالفت با نظم عمومی می‌چسبانده‌اند.

علاوه بر این‌ها، به انبوه تصاویر که پیرامون ما را فرا گرفته است، مثل یک وسوسه دایمی عمل کرده و همواره بر احساسات انسان اثر می‌گذارد و بر آن دامن می‌زند و بدین ترتیب از کارکرد عقلانی ذهن می‌کاهد. تنوع و کثرت تصاویر جذاب موجب چنان آشفتگی و عدم تمرکزی در ذهن می‌گردد که زندگی انسان معاصر را در همه‌ی زمینه‌ها تحت تأثیر قرار داده است. سوپرمارکت سینمایی شهر انواع تولیدات را همچون یک نمایشگاه در معرض دید و تماشا قرار داده‌اند و هزاران کانال تلویزیونی، سراسر جهان را به صورت پدیده‌ای تماشایی درآورده‌اند، از این رو، چشم‌ها به پرسه زدن عادت کرده‌اند و به صورت سیر و سیاحت، یا ولگردی مقابل ویتترین مغازه‌ها و حتی زل زدن به حریم خصوصی دیگران همانند دوربین به همه کس و همه جا می‌نگرند.

نتیجه:

بدین ترتیب، یافتن هویت فردی که دستاورد انقلاب‌هایی بود که مدرنیته در جست و جوی آن بود، امروزه در تعارض با دستاوردهای علمی آن در زمینه‌ی تکنولوژی تصویرسازی و به خصوص دوربین قرار گرفته است. دوربین سینما و تلویزیون با یکسان‌سازی بصری که انجام می‌دهد، تهدیدی جدی علیه آرمانگرایی رنسانس و مدرنیته هستند، به ویژه که عامه‌ی مردم به شدت در معرض چنین تهدیدی قرار دارند.